

ابیات مشترک مقالات شمس تبریزی و مولانا

دکتر علی برادران راد

چکیده

پیرامون تأثیر سخن شمس بر مولانا، مقالات و نوشته‌های بسیاری وجود دارد. باید در نظر داشت که امروزه از شمس تبریزی سخنان اندکی، به صورت پراکنده، در اختیار پژوهشگران است. داده‌های ما از همین مقدار اندک، بخشی از اندیشه او را آشکار می‌کند. باید همواره بیان کرد این ارتباط، یک رابطه دوسویه بوده و مولانا نیز بر زبان و اندیشه شمس تأثیری به سزا داشته است. در بین سخنان شمس، ابیاتی و اشعاری مشاهده می‌شود که همان بیت یا با اندکی تغییر، در سخن مولوی نیز وجود دارد. در این پژوهش به جستجو و بررسی مآخذ این ابیات مشترک پرداخته شده است. از مجموع ۲۳۵ بیت شعری که در مقالات شمس مشاهده شد، بیش از ۹۳ بیت مربوط به مولاناست. چنانچه ابیات مشترک با مثنوی را در نظر بگیریم، ۸۹ بیت که شمس در سخن می‌آورد بین رباعیات، غزلیات و مجالس سبعة مولوی مشترک است.

واژگان کلیدی: مقالات شمس، مولانا، رباعیات، غزلیات، مجالس سبعة

مقدمه

دیدار مولانا با دریای متلاطم و جوشان آفتاب تبریزی، زندگی او را زیر و زبر کرد. اگرچه این وصل کوتاه بود و به قول حافظ، «دولت مستعجل»، اما آن قدر اثر گذار و مست کننده بود که تا آخرین روزهای حیات مولانا، می‌توان نفس و سلام شمس را استشمام کرد. شمس نیز آفتابی بود پشت ابر که اگر شوق این دیدار به بازارش نمی‌کشید، شاید در تاریخ، گمنامی بود و حل شده در روزگار. نسیم بی پروای مولانا، پرده از رخسار شمس بیرون کشید. یادگار این وصال کوتاه، کتابی به نام مقالات شمس - مجموعه سخنان پراکنده و گسسته او - است که نشانه‌هایی از اندیشه سترگ او را نمایان می‌کند. این دل‌نوشته‌های ارزشمند را آقای دکتر محمد علی موحد - استاد فرهیخته - با پایدردی و تلاش بسیار، تصحیح کرده است. در این مجموعه گران بها، شمس بین سخنانش به اشعاری اشاره می‌کند که عمق اطلاعات و دانش او را نشان می‌دهد. واکاوی مآخذ ابیات، می‌تواند لایه‌ای دیگر، از درک ما را نسبت به اندیشه‌های او شفاف‌تر کند. در جستجوی مآخذ ابیات شمس مشاهده شد که می‌توان این مجموعه ابیات را به چهار گروه بزرگ تقسیم و بررسی کرد:

الف: رباعیات

بیشترین ابیاتی که شمس از مولانا ذکر کرده رباعیات اوست؛ گاه رباعی به صورت کامل، گاه تنها یک بیت و گاهی نیز با تغییراتی از زبان شمس بیان می‌شود. مجموعه این رباعیات در جدول شماره یک نشان داده شده است.

جدول شماره ۱ – رباعیات مشترک بین مقالات شمس و مولانا

ردیف	مقالات شمس	مولانا
۱	هش دار که وصل او به دستان ندهند شیر از قلدح شرع به مستان ندهند آنجا که مجردان به هم بنشینند یک جرعه به خویشتن پرستان ندهند (ج: ۱۳۸: ۱)	جان باز که وصل او به دستان ندهند شیر از قلدح شرع به مستان ندهند آنجا که مجردان بهم می‌نوشتند یک جرعه به خویشتن پرستان ندهند (۶۱۹)
۲	گیرم که ز پنداشت برستی آخر آن بت که ز پنداشت برستی باقیست	تا با تو ز هستی تو هستی باقیست ایمن منشین که بت پرستی باقیست گیرم بت پندار شکستی آخر آن بت که ز پندار برستی باقیست (۲۵۹)
۳	تا ایمان کفر و کفر ایمان نشود یک بنده حق به حق مسلمان نشود	تا مدرسه و مناره ویران نشود اسباب قلندری بسامان نشود تا ایمان کفر و کفر ایمان نشود یک بنده حق به حق مسلمان نشود (۶۱۰)
۴	اندر طلب دوست همی بشتابم عمرم بکران رسید و من در خوابم گیرم که وصال دوست در خواهم یافت آن عمر گذشته را کجا دریابم (ج: ۱: ۱۶۲)	اندر طلب دوست همی بشتابم عمرم به کران رسید و من در خوابم گیرم که وصال دوست در خواهم یافت این عمر گذشته را کجا دریابم (۱۱۵۳)
۵	در دوزخ اگر زلف تو در چنگ آید از حال بهشتیان مرا ننگ آید (ج: ۱: ۱۹۶)	در دوزخ اگر زلف تو در چنگ آید گر بی تو به صحرای بهشتم خوانند از حال بهشتیان مرا ننگ آید صحرای بهشت در دلم ننگ آید (۸۲۱)
۶	مه را اثری به روی او می ماند چیزیش بدان فرشته خو می ماند نی نی ز کجا تا به کجا، مه که بود؟	مه را طرفی بماه رو میماند چیزیش بدان فرشته خو میماند نی نی ز کجا تا بکجا مه که بود

جان بنده او، بدو خود او می ماند (ج ۱: ۲۰۳)	جان بنده او بدو خود او میماند (۸۳۰)	
مه دوش به بالین تو آمد به سرای گفتم که ز غیرتش بگویم سر و پای مه کیست که او با تو نشیند یک جای شیگرد جهان دیده انگشت نمای (ج ۱: ۲۰۳)	مه دوش به بالین تو آمد به سرای گفتم که ز غیرتش بگویم سر و پای مه کیست که او با تو نشیند یک جای شب گرد جهان دیده و انگشت نمای (۱۹۶۷)	۷
آنی که به صد شفاعت و صد زاری بر پات یکی بوسه دهم نگذاری (ج ۱: ۲۱۷)	آنی که به صد شفاعت و صد زاری بر پات یکی بوسه دهم نگذاری گر آب دهی مرا اگر آتش باری سلطان ولایتی و فرمانداری (۱۶۶۵)	۸
گر با دگری مجلس می سازم و لاغ هرگز نهم ز مهر کس بر دل داغ آری چو فرو شود کسی را خورشید در پیش نهد به جای خورشید چراغ (ج ۱: ۲۳۴)	گر با دیگری مجلس میسازم و لاغ نهم به خدا ز مهر کس بر دل داغ لیکن چو فرو شود کسی را خورشید در پیش نهد بجای خورشید چراغ (۱۰۵۵)	۹
ای ماه برآمدی و تابان گشتی گرد فلک خویش خرامان گشتی چون دانستی برابر جان گشتی ناگاه فروشدی و پنهان گشتی (ج ۱: ۲۵۲)	ای ماه برآمدی و تابان گشتی گرد فلک خویش خرامان گشتی چون دانستی برابر جان گشتی ناگاه فروشدی پنهان گشتی (۱۷۵۵)	۱۰
باد آمد و گل بر سر می خواران ریخت یار آمد و مل در قدح یاران ریخت آن سنبل و گل رونق عطاران برد و آن نرگس مست خون هشیاران ریخت (ج ۱: ۲۵۵)	باد آمد و گل بر سر میخواران ریخت یار آمد و می در قدح یاران ریخت از سنبل تر رونق عطاران برد وز نرگس مست خون هشیاران ریخت (۲۲۳)	۱۱
عشقی نه به اندازه ما در سر ماست وین طرفه که بار ما فزون از خر ماست و آنجا که جمال و حسن آن دلبر ماست ما در خور او نه ایم، او در خور ماست (ج ۱: ۲۵۶)	عشقی نه به اندازه ما در سر ماست و این طرفه که بار ما فزون از خر ماست آنجا که جمال و حسن آن دلبر ماست ما در خور او نه ایم و او درخور ماست (۳۶۵)	۱۲
گر دل طلبم بر سر کویت بینم ور جان طلبم در خم مویت بینم در غایت تشنگی اگر آب خورم در کوزه همه خیال رویت بینم (ج ۱: ۲۵۶)	گر دل طلبم در خم مویت بینم ور جان طلبم بر سر کویت بینم از غایت تشنگی اگر آب خورم در آب همه خیال رویت بینم (۱۲۸۲)	۱۳
خود حال دلی بود پریشانتر از این؟ یا کار کسی بی سرو سامانتر از این؟	خود حال دلی بود پریشانتر از این با واقعه بی سر و سامانتر از این	۱۴

	اندر عالم که دید محنت زده ای سرگشته روزگار، حیرانتر از این ؟ (ج: ۱: ۲۵۶)	اندر عالم که دید محنت زده‌ای سرگشته روزگار حیران‌تر از این (۱۴۵۹)
۱۵	ای دل برو از عاقبت اندیشان باش در عالم بیگانگی از خویشان باش گر باد صبا مرکب خود می خواهی خاک قدم مرکب درویشان باش (ج: ۱: ۲۵۶-۷)	ای دل برو از عاقبت اندیشان باش در عالم بیگانگی از خویشان باش گر باد صبا مرکب خود می‌خواهی خاک قدم مرکب درویشان باش (۱۰۱۱)
۱۶	خود را چو دمی ز یار محرم یابی در عمر نصیب خویش آن دم یابی زنهار که ضایع نکنی آن دم را زیرا که چنان دم دگری کم یابی (ج: ۱: ۲۷۷)	خود را چو دمی ز یار محرم یابی در عمر نصیب خویش آن دم یابی زنهار که ضایع نکنی آن دم را زیرا که دگر چنان دمی کم‌یابی (۱۸۴۷)
۱۷	رویم چو زر زمانه می بین و می‌رس وین اشک چو نار دانه می بین و می‌رس احوال درون خانه از من طلب خون بر در آستانه می بین و می‌رس (ج: ۱: ۲۷۷)	رویم چو زر زمانه می‌بین و می‌رس این اشک چو ناردانه می‌بین و می‌رس احوال درون خانه از من مطلب خون بر در آستانه می‌بین و می‌رس (۹۸۵)
۱۸	گفتم که دلم، گفت کبابی کم گیر گفتم چشمم، گفت سرابی کم گیر گفتم که تنم گفت که اندر عالم صد صومعه بیش است خرابی کم گیر (ج: ۱: ۳۳۷)	گفتم چشمم گفت سحابی کم گیر گفتم جگرم گفت سرابی کم گیر گفتم که دلم گفت کبابی کم گیر گفتم که تنم گفت خرابی کم گیر (۹۱۱)
۱۹	گر با همه کس عشق چنین باخته ای پس قیمت هیچ دوست نشناخته ای (ج: ۱: ۳۳۸)	ای آنکه مرا به لطف بنواخته ای در دفع کنون بهانه ای ساخته ای گر با همگان عشق چنین باخته ای پس قیمت هیچ دوست نشناخته ای (۱۷۷۳)
۲۰	گفتم چشمم، گفت جیحون کنمش گفتم که دلم گفت که پر خون کنمش گفتم جانم، گفت که هم در ساعت رسوا کنم و ز شهر بیرون کنمش (ج: ۱: ۳۳۸)	گفتم چشمم گفت که جیحون کنمش گفتم که دلم گفت که پر خون کنمش گفتم که تنم گفت در این روزی چند رسوا کنم و ز شهر بیرون کنمش (۱۰۴۶)
۲۱	آن بت که جمال و زینت مجلس ماست در مجلس ما نیست ندانم که کجاست سرویس بلند و قامتی دارد راست بی قامت او قیامت از ما برخاست (ج: ۲: ۲۰)	آن بت که جمال و زینت مجلس ماست در مجلس ما نیست ندانیم کجاست سرویس بلند و قامتی دارد راست کز قامت او قیامت از ما برخاست (۱۱۸)
۲۲	از نی شکرینه به مدارا سازند	از نی، شکر ای جان به مُدارا سازند

پیغام ز روی ماه رویی داری آهسته روی پیشه کن و صبر نما کز غوره به روزگار حلوا سازند (ج: ۲: ۲۸)	وَز بَرگِ درختِ توت، دیبا سازند آهسته مَکُن شتاب، صبری بِنمایُ کَز غوره به روزگار، حَلُوا سازند (۶۸۹)
آن کس که همی لاف اناالحق می زد آن بس که برین رسن معلق می زد (ج: ۲: ۴۵)	آن کس که ز دل دم اناالحق میزد امروز بر این رسن معلق میزد وانکس که ز چشم سحر مطلق میزد بر خود ز غمت هزار گون دق میزد (۴۹۴)
ای گرسنه وصل تو سیران جهان لرزان ز فراق تو دلیران جهان با چشم تو آهوان چه دارند به دست ای زلف تو پای بند شیران جهان (ج: ۲: ۵۷)	ای گرسنه وصل تو سیران جهان لرزان ز فراق تو دلیران جهان با چشم تو آهوان چه دارند به دست ای زلف تو پای بند شیران جهان (۱۴۲۱)
انجیر فروش را چه بهتر انجیر فروشی ای بردار (ج: ۲: ۷۱)	انجیرفروش را چه بهتر جانان ز انجیرفروشی ای برادر جانان سرمست زئیم و مست میریم ای جان هم مست دوان دوان به محشر جانان (۱۲)
گیرم که وصال دوست در خواهم یافت این عمر گذشته را کجا دریابم (ج: ۲: ۱۱۷)	اندر طلب دوست همی بشتابم عمرم به کران رسید و من در خوابم گیرم که وصال دوست در خواهم یافت این عمر گذشته را کجا دریابم (۱۱۵۳)
در نگذارمت که افگار شوی در دیده ندارمت که بس خوار شوی در جان بشانمت نه در دیده و دل تا با نفس بازپسین یار شوی (ج: ۲: ۱۲۰)	در دل نگذارمت که افگار شوی در دیده ندارمت که بس خار شوی در جان کثمت جای نه در دیده و دل تا در نفس بازپسین یار شوی (۱۸۵۹)
جان باز که وصل او به دستان ندهند خمر از قلع شرع به مستان ندهند و آنجا که مجردان بهم می نوشند یک جرعه به خویشتن پرستان ندهند (ج: ۲: ۱۵۹)	جان باز که وصل او به دستان ندهند شیر از قلع شرع به مستان ندهند آنجا که مجردان بهم می نوشند یک جرعه به خویشتن پرستان ندهند (۶۱۹)
چون از رخ یار دور باشم به بهار با غم به چه می باید و سبزی به چه کار از باغ به جای سبزه گو خار بروی وز ابر به جای قطره گو سنگ ببار (ج: ۲: ۱۵۹)	چون از رخ یار دور گشتم به بهار با غم بچه کار آید و عیشم بچه کار از باغ بجای سبزه گو خار بروی وز ابر بجای قطره گو سنگ ببار (۸۸۹)

۳۰	جانا همه اومید من امروز تویی هستند دگران و لیک دلسوز تویی شادند جهانیان به نوروز و به عید عید من و نوروز من امروز توی (ج ۲: ۱۶۹)	اندر دل من مها دل‌افروز تویی یاران هستند لیک دلسوز تویی شادند جهانیان به نوروز و به عید عید من و نوروز من امروز تویی (۱۶۸۵)
۳۱	ای در طلب گره گشایی مرده در وصل بزاده در جدایی مرده ای بر لب بحر تشنه در خواب شده ای بر سر گنج و ز گدایی مرده (ج ۲: ۲۴۱) ^۱	ای در طلب گره‌گشائی مرده در وصل بزاده وز جدائی مرده ای در لب بحر تشنه در خواب شده و اندر سر گنج از گدائی مرده (۱۶۰۷)
۳۲	مہتاب بلند گشت و ما پست شدیم معشوق به هوش آمد و ما مست شدیم ای دوست از این سپس تو هر چه شنوی بر دست مکن از آنکه از دست شدیم (ج ۲: ۲۱۰)	مہتاب بلند گشت و ما پست شدیم معشوق به هوش آمد و ما مست شدیم ای جان جهان هرچه از این پس شمعی بر دست مگیر زانکه از دست شدیم (۱۳۵۶)

مطابق جدول شماره یک، ۵۷ بیت از ۸۳ بیت مربوط به مولانا به رباعیات اختصاص دارد. از شواهد و آنچه از شمس تبریزی به یادگار مانده است، مشخص است که او کم گو و گزیده سخن بوده و معمولاً از سخنوری پرهیز می‌کرده است. شاید این بزرگترین علتی بود که او را به‌سوی رباعیات مولانا می‌کشاند. رباعیات، می‌توانست زحمتی و سختی کلام او را اندکی بپوشاند.

سرایش بسیاری از این رباعی‌ها، در مجالس سماع، همراه ساز بوده است. علاقه و شوق مولانا به شنیدن سخن خویش از زبان مرادش، او را چنان به‌وجد و ذوق می‌کشاند که در غزلی که نام شمس نیز در آن هست، تصویری از مجلسی را نمایان می‌کند که دو سه رند به عشرت نشسته‌اند و دف در میانه، رباعی در کام، نخفۀ ایزدی زنده‌کننده بزم و دامن شیخ چرخان:

ما دو سه رند عشرتی جمع شدیم این طرف	چون شتران رو به رو پوز نهاده در علف
از چپ و راست می‌رسد، مست طمع هر اُشتری	چون شتران فکنده لب مست و برآوریده کف
غم مخورید هر شتر، ره نبرد بدین آغل ^۲	ز آنکه به پستی‌اند و ما بر سر کوه بر شرف
کس به درازگردنی بر سر کوه کی رسد؟	وَر چه کنند عَفْ عَفی، غم نخوریم ما ز عَفْ
بحر اگر شود جهان، کشتی نوح اندر آ	کشتی نوح کی بود سُخره غرقه و تَلَف؟

۱ - در بخش تعلیقات کتاب *مَلاط شمس*، دکتر موحد ذکر می‌کند که این رباعی از عطار است. استاد موحد در بخش دیگر کتاب می‌نویسد که این رباعی در *جہانگشای جوینی* نیز وجود دارد. پیرو سخن آن استاد، این رباعی را در: «مختار نامه عطار، باب سیزدهم، در ذم مردم بی حوصله و معانی که تعلق به دل دارد» یافتیم. همچنین در: «شاه نعمت‌الله ولی، رباعی شماره ۲۸۳» نیز وجود دارد.

۲ - آغل: ایگاه گوسفند و چارپایان دیگر

کَانَ زُمُرْدِیمَ ما، آفَتِ چَشْمِ اَزْدَها
 جملَه جهان پُرسَت غَم، در پی مَنصَب و دِرَم
 مست شدند عارفان، مطربِ معرفت بیا
 باد به بیشه دَرَفِکن در سَرِ سرو و بید زَن
 بید چو خشک و کَل بُود، برگ ندارد و ثَمَر
 چاره خشک و بی مدد، نَفَخَه ایزدی بُود
 نخله خشک ز اَمَرِ حق، داد ثَمَر به مریمی
 ابله اگر زَنجِ زند، تو ره عشق گم مکن
 چون غزلی به سَرِ بَری مدحت «شمس دین» بگو
 آنکه لدیغِ اغم بُود حصّه اوست و اَسَفُ
 ما خوش و نوش و محترم، مَسَتِ طرب در این کَنَف
 زود بگو رباعی، پیش درآ بگیر دَف
 تا که شوند سَرَفشان بید و چنار صَف به صَف
 جنبش کی کند سَرش از دَم و بادِ لَاتَخَفُ؟
 کوست به فِعلِ یک به یک نیست ضعیف و مُسْتَخَفُ^۳
 یافت ز نَفخِ ایزدی، مُرده حیاتِ مَوْتَنَفُ^۴
 پیشه عشقِ بَرگَزین هَرزِه شُمَر دگر حَرَف
 وز تبریز یاد کن، کوری خصم ناخَلَف

غزل، با اشاره به مدح و نام شمس به پایان می‌رسد و اشاره می‌کند به سرایش رباعیاتی در سماع، بنابراین کوتاهی سخن، بیانش کنار ساز و سماع و دلبستگی شمس به مولانا، آن را در کام و سخن شمس شیرین می‌کرد و باعث می‌شد بیشتر در ذهن و زبانش مشاهده شود.

در بین این رباعیات، رباعی را می‌توان یافت که بین شمس، مولوی و سلطان العلماء پدر، مشترک بیان شده است:

گفتم که دلم، گفت کبابی کم گیر گفتم چشمم، گفت سرابی کم گیر

گفتم چشمم، گفت سرابی کم گیر صد صومعه بیش است خرابی کم گیر (ج ۱: ۳۳۷) (معارف، ۱۳۵۲، ۱: ۱۱: ۹)

این رباعی در کتاب معارف، سلطان العلماء- بهاءالدین ولد- نقل شده و به ابوسعید ابوالخیر نیز منسوب است که نشان می‌دهد شمس تبریزی نسبت به کتاب معارف، مطالعه‌ای کامل و عمیق داشته است، از سوی دیگر افلاکی از دلبستگی مولوی به کتاب پدرش می‌نویسد که شمس او را از خواندن کتاب بهاء ولد منع می‌کرد و از او می‌خواست دیگر این کتاب را مطالعه نکند (مناقب العارفین ۱۳۹۶: ۶۲۳). پس پیش از منع خواندن، این کتاب را کامل بررسی کرده بود.

نام مؤلف کتاب؟: [DR1] Commented

[R1]علی]: Commented

ب: مجالس سبعة

مجالس سبعة از مجموعه مواعظ و مجالس مولاناست که به وجه اندرز و به طریق تذکیر، بر سر منبر بیان شده است (فروزانفر، ۱۳۸۵: ۱۷۰)؛ به عبارتی به شیوه خطیبان عمل کرده، در آغاز کلام، آیه‌ای از قرآن را آورده، سپس ضمن شرح و

۱ - لدیغ: گزیده شده

۲ -لاتخف: مترس، بیم مدار. مأخوذ از آیه شریفه لاتخف و لاتحزن. (قرآن ۲۹/۳۳)

۳ - مستخف: سبک داشته، سبک شمرده شده، بی ارزش

۴ - موتنف: از سر گیرنده کاری و آغازکننده آن، آغازکننده و ابتداکننده، آن که کاری را از سر می‌گیرد.

تفسیر آن آیه، حدیثی را بیان می‌کند (زرین کوب، ۱۳۷۵: ج ۱: ۱۲۶). مولوی در بین سخن، کلام را با ابیاتی نیز می‌آراید تا مخاطب از ملولی و یکنواختی سخن نرنجد. پژوهشگران معتقدند این مجالس قبل از دیدار شمس با مولانا بیان شده است. به نوشته فریدون سپهسالار، مولانا پس از دیدار با شمس، دست از درس و وعظ شست (سپهسالار ۱۳۲۵: ۶۴-۶۵). پس از این دیدار، اگر گاهی به درخواست بزرگان و صلاح‌الدین به منبر می‌رفت، نادر بود (افلاکی، ۱۳۶۵: ج ۱: ۱۰۵). دکتر سلمان زاده در تصحیح مجالس سبعه روایتی از مناقب العارفین نقل می‌کند: «گویند وعظ آخرین خداوند مولانا همان بود. دیگر به تذکیر شروع نفرمود و بطریق دیگر بتذکیر و تقریر مشغول بود» (افلاکی، ۱۳۹۶: ج ۱: ۱۷۱) در همین وعظ - که مولوی به شرح سوره والضحی می‌پردازد- دو بیت شعر دیده می‌شود، از سوی دیگر مطابق همین اسناد، مولانا قبل از دیدار با شمس از سرایش شعر پرهیز می‌کرد. برخی پژوهشگران همچون دکتر زرین کوب و استعلامی معتقدند که مولوی قبل از آشنایی با شمس شعر می‌سرود (زرین کوب، ۱۳۸۴: ۲۳۵) و (استعلامی ۱۳۷۹: ۳۹).

نام مؤلف؟: [DR3] Commented

استاد فروزانفر نقل کرده است: «مطابق اسنادی که در دست داریم، ظاهراً مولانا پیش از دیدار با شمس شعر نمی‌ساخته و این مطلب از طرفی مشکل است، ولی به ملاحظه روایات، از قبول آن چاره نیست» (فروزانفر ۱۳۸۵: ۳۴)، با توجه به آشنایی که پدر او، با اشعار فارسی داشت و در کتاب معارف وی ابیات متعددی از شعر پارسی وجود دارد، همچنین کتاب سید برهان‌الدین محقق ترمذی، که آراسته به ابیات مختلف است، به‌ویژه با توجه به بیان مولوی در فیه ما فیه که سید برهان «سخن خوب می‌فرماید اما شعر سنایی در سخن بسیار می‌آرد» (مولوی ۱۳۸۸: ۱۷۷)، همچنین سخن افلاکی که مولوی دیوان متنبی را بارها مطالعه می‌کرد (افلاکی ۱۳۹۶: ج ۲: ۶۲۳)، دشوار به نظر می‌رسد مولوی با دنیای شعر آشنایی نداشته باشد!! در مقاله «مجالس سبعه، آغازی بر مثنوی و غزلیات مولانا» آمده است: مجالس سبعه پس از تألیف، بازخوانی و تصحیح شده است و شاید از نظر شخص مولانا نیز گذشته باشد، چون تصحیحات و اضافاتی بر آن شده است... اگر بر حسب احتمال قوی زمان وعظ‌ها را به پیش از ملاقات شمس مربوط بدانیم، باید بپذیریم که بعداً تصحیح مجالس سبعه به دست کسی انجام شده که در اندیشه‌های مولانا بسیار غور کرده، یا به او بسیار نزدیک بوده است. با توجه ابیاتی از ولدنامه در متن مجالس سبعه به احتمال زیاد این کار به وسیله سلطان ولد انجام شده است» (خائفی ۱۳۹۲: ۷۵)، بنابراین به نظر می‌رسد هنوز نمی‌توان زمان برگزاری این جلسه‌ها را با قاطعیت بیان کرد. با این توصیف، شگفت آور است که برخی ابیات مقالات شمس را مطابق جدول شماره ۲ می‌توانیم در مجالس سبعه بیابیم.

نام مؤلف؟: [DR4] Commented

مؤلف؟: [DR5] Commented

مؤلف؟: [DR6] Commented

مؤلف؟: [DR7] Commented

جدول شماره ۲- ابیات مشترک بین مقالات شمس و مجالس سبعه مولانا

۱	مقالات شمس	۷۶	گفتی که ترا اشک چرا گلگون شد؟ چون پرسیدی، راست بگویم شد خونابه سودای تو می ریخت دلم ناگاه ز راه دیده ام بیرون شد
---	------------	----	---

	مولانا	مجالس سبعه، المجلس الثالث	روزی از آن امیران یکی که گرم دماغ تر بود و بی صبرتر بود، گفت: ای امیران، و ای برادران اگر شما را صبر هست، مرا باری صبر نیست. امروز بروم، زانو زخم به خدمت سلطان و خاک بر سر کنم، اگر بگوید که: چیست؟ بگویم: گفتی که سرشک تو چرا گلگون شد؟ / چون پرسیدی راست بگویم چون شد: خونابه سودای تو میریخت دلم / چون جوش برآورد، ز سر بیرون شد
۲	مقالات شمس	۸۱	اول صف بر آن کسی ماند / کاخر کارها نکو داند
	مولانا	مجالس سبعه، المجلس الاول	مهری که به غرضی بود فانی و عارضی، همچون رسن پوسیده بود، اندر او درآویزی بسکلد و اما مهری که بی غرضی بود صحیح، نی به غرضی، آن حبل الله بود که هرگز گسسته نشود که: «فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروه الوثقی» عالم و جاهل سفیه و عاقل، مطیع و عاصی، کافر و مؤمن جمله در وقت درماندگی، دست در حبل الله زدند و از اسباب شیطانی بیزار شوند. اما اول صف بر آن کسی ماند که آخر کارها نکو داند که هم از اول کار، آخر کار را نظاره کند. کدام فرعون بود که به وقت غرقاب نگفت: «آمنتُ أنه لا اله الا الذي آمنتُ به بنو اسرائيل و انا من المسلمين».
۳	مقالات شمس	۱۳۷	از آتش عشق، دل کباب است مرا / وز خون جگر چهره خضاب است مرا
	مولانا	مجالس سبعه، المجلس الاول	اندر پی گنج تن خراب است مرا / بر آتش عشق دل کباب است مرا
۴	مقالات شمس	۱۵۵	هر کس که به کار خویش سرگشته شود / آن به باشد که بر سر رشته شود
	مولانا	مجالس سبعه، المجلس الاول	گفتند: چون این یخ وجود ما کاسد شود و از تاب آفتاب معصیت گداختن گیرد چاره ما یخ فروشان چه باشد، تا متاع ما قیمت گیرد و کیسه های امید ما پر شود؟ جواب فرمود که: «الامن تمسک بسنتی عند فساد امتی» فرمود: «هرکس که به کار خویش سرگشته شود / آن به باشد که بر سر رشته شود»
۵	مقالات شمس	۱۸۹	جان کمال یافته در قالب شما ^۱

۱ - دکتر موحّد در بخش تعلیقات مقالات شمس، مأخذ بیت را سنایی ذکر کرده است. مطابق جستجوی در دیوان سنایی در بخش: ترجیع در مصیبت ضیاء الدین محمد مشهور به سیف المناظرین مشاهده شد.

	مولانا	المجلس السابع، من فوائد اسبغ الله فينا نعمه موانده	ای قوم از این سرای حوادث حذر کنید جان کمال یافته در قالب شما عیسی نشسته پیش شما و آنگه ای روحهای پاک در این تودههای خاک دیر است تا دَما مه دولت همی زنند	خیزید سوی عالم علوی سفر کنید وانگه شما حدیث تن مُختَصِر کنید از سَفَه دلّتان دهد که بندگی سم خر کنید؟ تاکی چو حس اهل سقر مستقر کنید؟ ای زنده زادگان سر از این خاک بر کنید
۶	مقالات شمس	۲۵۰	احوال فلک بجملگی می دانند آنها که محققان و ره بینانند	
	مولانا	مجالس سبعه، المجلس الثالث	یک غلامی بود بی دست و پا تر از همه. در قلم او را هنری نی، در علم او را قدرتی نی. پادشاه او را از همه دوستتر داشتی و مقربتر از ایشان بود و راز ایشان با او گفتی و راز او با ایشان نگفتی و خلعت‌ها و جامگی‌های او، از ایشان افزون بودی، و سوسه، سرمه حسد در دیده‌ی ایشان می‌کشیدی، چنانکه در قصه‌ی یوسف و برادران، عنایت پدر با یوسف بود. و برادران، پنهان دست می‌خاییدند از غضب و حمیت که «اذ قالوا لیوسف و اخوه احب لی اینامنا»، با هم به خلوت می‌گفتند: آخر به چه هنر، به چه خدمت، به چه صورت او را بر ما چندین فضیلت نماید؟ و چون کسی بدکسیگوید در غیبت، بر دل و رخ او داغ عداوت بنویسند تا چون بهم رسند، بینایان بینند و نابینایان همگمان برند. آنها که محققان و ره بینانند احوال تو را یکان یکان می دانند لیکن به کرم پرده کس ندرانند زان سان که زمانه می‌رود، می رانند پادشاه و آن غلام خاص در پیشانی امیران و در چشم ایشان و در گفت ایشان، بداندیشی و بدگویي ایشان می دیدند. لابد اثر غیبت در پیشانی و در چشم ایشان و گفت پیدا است. چنانکه خدای تعالی میفرماید مر رسول را از بهر غیبت منافقان که: «ولتعرفنهم فی لحن القول»، اما می دانستند و نادانسته می کردند.	
۷	مقالات شمس	۸۹	سوری که درو هزار جان قربان است چه جای دهل زن بی سامان است ؟	
	مولانا	مجالس سبعه، المجلس الثانی - مناجات	آن راکه درگوش آواز وحی «قل» است، او را چه جای پروای آواز دهل است؟ سوری که در او هزار جان قربان است چه جای دهل زنان بی سامان است	

مطابق جدول ۲ ابیاتی از مولانا، در چهار مجلس اول، دوم، سوم و هفتم با مقالات شمس مشترک هستند. با توجه به اینکه گفته‌اند مولوی بعد از دیدار شمس شعر می‌سراید، آیا امکان دارد که این مجالس، قبل از دیدار شمس تبریزی برگزار شده باشد؟ آیا با توجه به حضور شمس در قونیه و دل‌مشغولی و پریشانی مولانا، امکان داشته که مجالس در زمان حضور شمس تبریزی بیان شده باشد؟ از آنجا که مولانا دو دوره در حضور شمس بود، ممکن است که این مجالس، بعد از غیبت اوّل و پیش از دیدار دوم بیان شده باشد؟ با توجه به جمله شمس که پس از دیدار دوم فرمود: «از مولانا شنیده‌ای و حال مولانا دیده‌ای، بی‌ما، او بیات نشد، کم‌خرید و دیدی، دیده تو، بیات شد!» (مقالات شمس، ۱۳۹۶: ۸۹) نشان‌دهنده این است که مولوی با تمام پریشان‌حالی و بی‌قراری، پس از غیبت اوّل شمس به زندگی مشغول بود. با آنکه آشفتگی خویش در کوله بارش می‌کشاند، اما در جامعه و بین یاران حضور داشت، از سوی دیگر ممکن است این مجالس نیز به صورت پیوسته ارائه نشده باشد و بین آنها بازه زمانی در خور حال مولوی فاصله افتاده باشد. شمس، در مقالات به مولوی می‌گوید: «صریح گفتم پیش ایشان به مولانا، که سخن من به فهم ایشان نمی‌رسد. تو بگو، مرا از طرف حق تعالی دستوری نیست که از این نظیرهای پست بگویم. آن اصل را بگویم برایشان، سخت مشکل می‌آید. نظیر آن اصل دگر می‌گویم؛ پوشش در پوشش می‌رود تا به آخر، هر سخنی آن دگر را پوشیده می‌کند، ولی در حق مولانا هیچ نمی‌شود. چون با او مبالغه‌ها کردم؛ بر او عیان در عیان کی باشد؟ مولانا بگفت: تسلیم کردند، عذر خواستند، سری درویشانه فرو آوردند و رفت» (شمس ۱۳۹۶: ۱۳۴) در این بیان آشکار، وقتی شمس به مولوی می‌گوید سخن مرا فهم نمی‌کنند و «تو بگو»، قول مبالغه آمیزی که افلاکی می‌گوید، بعد از دیدار، مولوی وعظ و خطابه نمی‌گفت به نظر، صحیح نیست. به‌طور کلی، آنچه از کلام شمس هویداست خواندن یا حضور وی در چهار مجلس از مجالس سبعة مولوی است و چه نیکو منظری است کلام حبیب از دهان محبوب.

ج: غزلیات:

غزل قبا و هدیه‌ای از دیدار بود:

غزل سرا شدم از دست عشق و دست زنان بسوخت عشق تو ناموس و شرم و هر چم بود (غزل ۹۴۰، بیت ۲)

غزل آمده بود تا مدح شمس گفته شود (غزل ۱۳۰۱، بیت ۱۴) پیام دلبريست بين طالب و مطلوب:

ز لوح عشق نبشتم اين غزل ها را به شمس مفخر تبریز از اين غلام برید (غزل ۹۲۴، بیت ۹)

پیشکش دل مولاناست به محضر آفتاب تبریز و لطیف‌تر آنکه سرّ این بی‌هوشی و بی‌دلی را تنها خورشید تبریز می‌داند که «محرم زار» و سرّ‌دان وجود مولاناست:

هله بنشین تو بجناب سر و می‌گوی: بلی شمس تبریز نماید به تو اسرار غزل (غزل ۱۳۴۴، بیت ۹)

پس دور از انتظار نباید باشد که غزل‌های مولانا را در کلام شمس بیابیم. جدول شماره ۳ به ابیاتی مشترک بین مولانا و شمس تبریزی اشاره دارد.

جدول ۳- ابیات مشترک بین غزلیات مولوی و مقالات شمس

ردیف	مقالات شمس	مولانا	تخلص
۱	جانا نظری فرما، کز ما رمقی مانده ست و اکنون غم کارم خور کاخر شفقی مانده ست (ج: ۱: ۱۵۴)	جانا نظری فرما چون جان نظرهایی چون گویم دل بردی چون عین دل مایی (غزل ۲۶۱۸)	شمس تبریزی
۲	با زر غم و بی زر غم، آخر غم با زر به (ج: ۱: ۱۶۶)	با زر غم و بی زر غم آخر غم با زر به چون راهروی باری راهی که برد تا ده (غزل ۲۳۰۰)	بی نام
۳	تو ز شاهان در حالت اکرام ترس (ج: ۱: ۱۵۳)	ای دل بی بهره از بهرام ترس وز شهان در ساعت اکرام ترس (غزل ۱۲۰۹)	بی نام
۴	صبر با عشق بس نمی آید صبر فریاد رس نمی آید صابری خوش ولایتی است ولیک زیر فرمان کس نمی آید (ج: ۱: ۲۴۶)	صبر با عشق بس نمی آید یار فریادرس نمی آید بیخودی خوش ولایتیست ولی زیر فرمان کس نمی آید (غزل ۹۸۹)	بی نام
۵	مرا عقیق تو باید شکر چه سود کند؟ مرا جمال تو باید قمر چه سود کند؟ (ج: ۱: ۲۵۴)	مرا عقیق تو باید شکر چه سود کند مرا جمال تو باید قمر چه سود کند (غزل ۹۳۶)	شمس تبریزی
۶	تا بدانستمی ز دشمن و دوست زندگانی دوبار بایستی دشمن دوست روی بسیارند دوستی غمگسار بایستی (ج: ۲: ۱۸)	تا بدانستی ز دشمن و دوست زندگانی دوبار بایستی دشمن شادکام بسیارند دوستی غمگسار بایستی (غزل ۳۱۵۵)	بی نام
۷	الله مراد لی و الله مریدی فرقت علی الله عتیقی و جدیدی (ج: ۱: ۳۶۳)	الله مراد لی و الله مریدی فرقت علی الله عتیقی و جدیدی (غزل ۳۱۸۲)	بی نام
۸	به کوی دل فرو رفتم زمانی همی جستم ز حال دل نشانی که تا چونست احوال دل من که از وی پر فغان بینم جهانی ز گفتار حکیمان باز جستم	به کوی دل فرو رفتم زمانی همی جستم ز حال دل نشانی که تا چون است احوال دل من که از وی در فغان دیدم جهانی ز گفتار حکیمان باز جستم	بی نام

به هر وادی و شهری داستانی همه از دست دل فریاد کردند فتادم زین حدیث اندر گمانی ز عقل خود سفر کردم سوی دل ندیدم هیچ خالی زو مکانی میان عارف و معروف این دل همی گردد به سان ترجمانی خداوندان دل داند دل چیست چه داند قدر دل هر بی‌روانی ز درگاه خدا یابی دل و بس نیایی از فلانی و فلانی نیایی دل جز از جبار عالم شهید هر نشان و بی‌نشانی (غزل ۲۷۲۲)	به هر وادی و شهری داستانی همه از دست دل فریاد کردند فتادم زین حدیث اندر گمانی ز عقل خود سفر کردم به دل زود ندیدم هیچ خالی زو مکانی میان عارف و معروف این دل همی گردد بسان ترجمانی خداوندان دل داند دل چیست چه داند قدر دل هر بی‌روانی خبر از دل رسول حق چنین گفت که به از دل بتر از دل مدانی (ج ۲: ۴۰)
---	---

مطابق جدول شماره ۳، ردیف اول، بیت نخست از غزلی مشاهده می‌شود که در جایی دیگر، شمس تمام غزل را به صورت زیر می‌آورد:

جانا نظری فرما، کز ما رمقی مانده ست	و اکنون غم کارم خور کا آخر شفقی مانده ست
از رنگ رخ خوبت وز قامت گل عارض	گل در عرفی رفته ست، مه در فلقی مانده ست
گر سیم و زرم کم شد، از ما تو چه بر گشتی	کز عشق توأم بر در ، زرین طبقی مانده ست
کردی به دلم دعوی، جان نیز فدا کردم	زین بیش سخن باشد؟ بر مات حقی مانده ست
روزی دو سه دیگر هم، این زحمت ما می کش	کز دفتر عمر ما، خود یک ورقی مانده ست (ج ۱: ۲۶۰)

استاد فرهیخته، دکتر موحد در تعلیقات تصحیح کتاب، این بیت نخست را که دوبار در مقالات آمده است شبیه بیتی از غزل زیر دانسته‌اند:

جانا نظری فرما، چون جان نظرهایی	چون گویم دل بردی چون عین دل مایی (غزل ۲۶۱۸)
---------------------------------	---

البته از شباهت مصرع نخست به نظر می‌رسد مولوی، بیت شمس را مدّ نظر داشته است، از سوی دیگر، وقتی به کُلّ غزل نظر می‌کنیم، درمی‌یابیم مولانا مصرع آخر غزل شمس را گرفته و از نیشکر کام محبوب، غزلی جدید تراشیده و به نام شمس نیز آراسته است:

از دفتر عمر ما یکتا ورقی مانده‌ست	کز غیرت لطف آن جان در قلّی مانده‌ست
بنوشته بر آن دفتر حرفی ز شکر خوشتر	از خجالت آن حرفش، مه در عرقی مانده‌ست
عمر ابدی تابان، اندر ورقِ بستان	نی خوف ز تحویلی، نی جای دَقی مانده‌ست
نامش ورقی بوده، مُلک ابد اندر وی	اسرار همه پاکان، آن جا شفقی مانده‌ست
پیچیده ورق بر وی، نوری ز خداوندی	شمس الحق تبریزی روشن حدقی مانده‌ست (غزل ۲۳۷)

استفاده شیرین از قافیه‌ها و بیت آخر غزل زبان شمس، که بیت آغاز غزل مولوی شده است، از دل بی‌قرار و گرفتن کلام از کام محبوب و حفظ سخن و ادامه دار کردن آن حکایت می‌کند، گویی در شور دف و رباب و سماع، دامن به دامن آفتاب می‌چرخیده و شکر پارسی از قند او می‌سابیده و شعر و شوریدگی به میان می‌ریخته. شهدی از دامن گُل به کندوی خویش می‌آورده و غسل ذوق به یادگار می‌گذاشته که تا امروز دامن کشان می‌رسد. استفاده از کلام دوست را، مولوی بارها در غزلیاتش -به‌ویژه برای صلاح الدین زرکوب قونوی- به‌کار برده است.

همچنین دو بیت زیر در مقالات آمده است:

صبر با عشق بس نمی آید	صبر فریاد رس نمی آید
صابری خوش ولایتی است ولیک	زیر فرمان کس نمی آید

این دو بیت در غزل ۱۵۰ دیوان انوری نیز آمده است، با این تفاوت که در آن غزل، این ابیات به ترتیب بیت‌های اول و چهارم قرار گرفته‌اند.

صبر با عشق بس نمی آید	یار فریادرس نمی آید
دل ز کاری که پیش می‌نرود	قدمی باز پس نمی آید
عشق با عافیت نیامیزد	نفسی هم نفس نمی آید
بی غمی خوش ولایت‌ست ولیک	زیر فرمان کس نمی آید

داد در کاروان خرسندی‌ست زان خروش جرس نمی آید

چه کنم عسکری که نی شکرش بی خروش مگس نمی آید

گویی از جانت می برآید پای چه حدیث‌ست بس نمی آید

در صورتی که در غزلیات مولانا این دو بیت به ترتیب بیت اول و دوم قرار گرفته‌اند:

صبر با عشق بس نمی آید عقل فریادرس نمی آید

بیخودی خوش ولایتی‌ست ولی زیر فرمان کس نمی آید

کاروان حیات می گذرد هیچ بانگ جرس نمی آید

بوی گلشن به گل همی خواند خود تو را این هوس نمی آید

زانکه در باطن تو خوش نفسی‌ست از گزاف این نفس نمی آید

بی خدای لطیف شیرین کار عسلی از مگس نمی آید

هر دمی تخم نیکوی می کار تا نکاری عدس نمی آید

هیچ کردی به خیر اندیشه که جزا از سپس نمی آید

بس کن ایرا که شمع این گفتار جانب هر غلس نمی آید

آیا ممکن است که شمس، بیت غزلی از انوری را در میان آورده باشد و مولوی از آن دو بیت او غزلی تازه آفریده باشد؟ یا با توجه به ترتیب ابیات، شمس، غزل مولانا را در سخن خویش آورده است؟ گویی رازیست در پرده که به کس آشکار نمی‌شود. کشش دوسویه‌ای که آن، کلام این یافته و این، سخن او پرداخته است.

همچنین مطابق جدول ۳، ردیف ۸، اشاره به غزلی شده است که در زبان شمس هشت بیت دارد و در زبان مولانا نه بیت. دوبیت آخر غزل مولوی نیز متفاوت است.

نکته قابل تأمل دیگری که در بین ابیات غزل‌های مشترک مشاهده می‌شود. حضور بیت‌هایی از غزل‌های بدون تخلص مولوی است. این امر نشان می‌دهد حتی همه غزلیاتی که در زمان حضور شمس در قونیه سروده شده، الزاماً به نام او آراسته نبوده است و با توجه به شرایط و حال درونی مولوی، غزل با نام شمس یا بدون آن به پایان می‌رسیده است. نظر

دیگری که کمتر مُحتمل است نیز، می‌توان ارائه کرد که این غزلیات قبل از حضور شمس سروده شده باشد که البته دوباره بحث سرایش شعر توسط مولوی، قبل از دیدار شمس مطرح می‌شود، بنابراین به نظر می‌رسد نظر اوّل پسندیده‌تر باشد.

د: مثنوی معنوی:

بین بیت‌های مقالات شمس، ابیاتی از مثنوی نیز دیده می‌شود. به‌طور نمونه:

(۱) لاله گر خیره بر نخندیدی کس سیاهی دلش کجا دیدی؟ (مقالات شمس، ص ۷۷)

نامبارک خنده آن لاله بود کز دهان او سیاهی دل نمود (مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، ۷۲۷)

(۲) هر چه در آینه جوان بیند پیر در خشت پخته آن بیند (مقالات شمس، ص ۲۴۹)

این بیت شبیه بیتی در دفتر اوّل و پنجم مثنوی است:

آنچه تو در آینه بینی عیان پیر اندر خشت بیند بیش از آن (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۸)

آنچه بیند آن جوان در آینه پیر اندر خشت می‌بیند همه (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بخش ۱۳۸)

به نظر میرسد این بیت، پیش از مولانا نیز رایج بوده است و شمس یکی از آن منابع را در دسترس داشته است؛ به‌طور مثال در *سندنامه* ظهیری سمرقندی (۱۳۸۱: ۶۰) و *امثال الحکم*، جلد ۴، دهخدا آن را از *تاریخ سلاجقه* کرمان نقل می‌کند (دهخدا ۱۳۸۳: ۱۹۲۰). همچنین ثعالبی در *التمثیل و المحاضره* آورده است: «فلان یری فی الأجره ما لایری غیره فی المرأه: فلانی در آجر (یا خشت) چیزی می‌بیند که غیر او در آینه نمی‌بیند» (ثعالبی ۲۰۰۳: ۱۸۳).

(۳) ولیکن بُکَّتْ قُبْلِي، فَهَاجَ لِي الْبُكَاءُ، فَقُلْتُ: الْفَضْلُ لِلْمُتَّقِدِمِ (مقالات شمس ۱۳۹۶: ۲۵۰)

این بیت در مقدمه دفتر چهارم مثنوی معنوی مشاهده می‌شود، اما این بیت نیز شعری مشهور از «عدی بن رفاع العاملی» است (مهدوی دامغانی، ۱۳۴۲: ۲).

(۴) به نزد عقل هر داندۀای هست که با گردنۀ گردانده‌ای هست (مقالات شمس ۱۳۹۶: ۸۱)

این بیت نیز در دفتر اوّل مثنوی معنوی وجود دارد و در عنوان: «تسلیم کردنِ مردِ خود را به آنچه التماسِ زن بود از طلبِ معیشت و آن اعتراضِ زن را اشارتِ حق دانستن» قرار گرفته و مولوی به شرح آن پرداخته است. این بیت را می‌توان در خسرو و شیرین نظامی (نظامی ۱۳۸۳: بیت ۷۸) مشاهده کرد.

ارجاع دقیق (مؤلف، سال: ص): Commented [DR9]:

ارجاع دقیق مانند نمونه قبل اسم مؤلف هم Commented [DR10]: ذکر شود

سال تألیف؟ Commented [DR11]:

شماره صفحه بنویسید (مهدوی دامغانی، Commented [DR12]: ۱۳۴۲: شماره ص)

سال تألیف؟ Commented [DR13]:

مؤلف یا تصحیح کننده؟ Commented [DR14]:

به جز این ابیات که در متن *مقالات شمس* ذکر شده است، استاد فرهیخته دکتر موحّد، در بخش تعلیقات کتاب به جملات و عبارتی اشاره کرده که از نظر معنایی با ابیات مثنوی مشترک است. بر اساس شواهد موجود، سرایش مثنوی در سال ۶۵۷ ه.ق. به درخواست حسام الدّین آغاز شد. این زمان، سال‌ها پس از خروج شمس از قونیه است، بنابراین جنبهٔ اثرگذار بودن اندیشهٔ شمس که در مقالات آمده است را با مثنوی بیشتر می‌توان بررسی کرد. با توجه به اشاره‌ای که شد این ابیات را قبل از شمس نیز می‌توان در نوشته‌های عرفا و شاعران دید، پس به نظر می‌رسد شمس با در دسترس داشتن آن کتاب‌ها، از آن بیت‌ها استفاده کرده و مولوی با توجه به نظر شمس، آنها را در مثنوی ذکر کرده است که از یک سو بوی آفتاب دهد و از سوی دیگر شرح حال پریشان در پیالهٔ قصه و بسط اندیشه‌اش در مثنوی.

نتیجه

دقیق‌ترین سند و یادگار باقی مانده از حضور شمس تبریزی در قونیه، کتاب *مقالات شمس* است که شامل دلنوشته‌ها، سخنان گسسته و کوتاهی از حضور اوست. تأثیر شمع گونِ او آن‌قدر مؤثر بود که پَر مولانا را بگیرد و او را به آفتاب و آتش دعوت کند. حضور ابیاتی از مولانا در سخن شمس، نشان از دلبری دوسویه‌ای دارد که مطلوب از طالب می‌گوید و مراد از مرید. در سخن شمس، رباعیات مولوی گویی حلاوتی دیگر دارد. غزل و رباعی که در سماع بیان می‌شده، شور و حالی در محفل اُنس ایجاد می‌کرده که بیت‌های شیرین مولانا چون شکر در کام شمس می‌نشسته است. در مجموع، ردپای مشخص ۳۲ رباعی و هشت غزل مولوی را در گفتارهای شمس می‌توان یافت، همچنین هشت بیت از مقالات شمس در *مجالس سبعه* مولوی مشاهده می‌شود. در بین ابیات مثنوی نیز چهار بیت به‌طور کامل با سخن مولوی مشترک است. مثنوی بعد از شمس سرود شده است، اما تأثیر ابیاتی که برای شمس اهمیت داشته و از آنها یاد کرده در آن کاملاً نمایان است، بنابراین از مجموع ۲۳۵ بیتی که در مقالات آمده است، چنانچه برخی بیت‌های تکراری را نیز در نظر بگیریم - زیرا در جمع کل قرار گرفته است - و چند بیت مشترک با مثنوی را در نظر نگیریم، ۹۳ بیت از ۲۳۵ بیت *مقالات شمس*، مربوط به رباعیات، غزل‌ها و *مجالس سبعه* مولانا است، بنابراین ۳۹٪ ابیات شمس، سروده‌های مولانا است؛ ارتباط مستقیم و دوسویه‌ای که پیر می‌فروش را به ساقی و محبوب را به حبیب متصل می‌کند؛ شیوهٔ رندانه‌ای که او در او گم می‌شود و حرف دوست در کام دوست می‌نشیند و در پردهٔ موسیقایی دست، زخمه، دستان و سیم همه یک نت را نشان می‌دهد؛ اثر این رابطه را مَحرم‌ان درمی‌یابند و تماشايش از سخن بهتر است.

منابع

- استعلامی، محمد. (۱۳۷۹). *مقدمه، تحلیل و تصحیح مثنوی مولوی*. چاپ ششم. تهران: سخن.
- افلاکی. (۱۳۹۶). *مناقب العارفین*. تصحیح تحسین یازینجی. نشر دنیای کتاب.
- انوری. (۱۳۹۴). *دیوان انوری*. به اهتمام پرویز بابایی. تهران: نگاه.

- بهاء ولد. (۱۳۵۲). معارف. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. چاپ دوم. تهران: طهوری. ج ۱.
- ثعالبی، ابومنصور. (۲۰۰۳). *التمثیل و المحاضره*. محقق: عبدالفتاح محمد الحلو. الطبعة الثانية. بیروت: الدار العربیه الکتاب.
- خائفی، عباس و تقی پور کند سر، شیمما. (۱۳۹۲). «مجالس سبعة آغازی بر مثنوی و غزلیات مولانا». بهارستان سخن.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۸۳). *امثال و حکم*. تهران: امیر کبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۴) *پله پله تا ملاقات خدا*. چاپ ۲۶. تهران: علمی.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۵) *سرنی*. چاپ ۱۰. تهران: علمی.
- شمس تبریزی. (۱۳۹۶). *مقالات شمس تبریزی*. تصحیح و تعلیق محمد علی موحد. تهران: خوارزمی.
- ظهیری سمرقندی. (۱۳۸۱). *سندبادنامه*. تصحیح محمد باقر کمال الدینی. تهران: میراث مکتوب.
- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۸۵). *زندگی مولانا جلال الدین محمد مولوی*. تهران: معین.
- مولوی. (۱۳۵۲). *دیوان شمس تبریزی*. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. تهران: امیرکبیر.
- مولوی. (۱۳۸۷). *مکتوبات و مجالس سبعة*. تصحیح دکتر جواد سلماسی زاده، چاپ چهارم. تهران: اقبال.
- مولوی. (۱۳۸۸). *فیه ما فیه*. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. چاپ دوم. تهران: خلاق.
- مولوی. (۱۳۹۶). *مثنوی معنوی*. تصحیح دکتر محمد علی موحد. چاپ دوم. تهران: هرمس.
- مهدوی دامغانی، احمد. (۱۳۴۲). «یادداشت‌هایی درباره ابیات عربی کلیله بهرام شاهی و مأخذ و گویندگان آن ابیات». *یغما*. شماره ۵.
- نظامی. (۱۳۸۳). *کلیات نظامی*. تصحیح وحید دستگردی. چاپ اول. تهران: طلایه.
- نفیسی، سعید. (۱۳۲۵). *رساله سپهسالار*. تهران: اقبال.